

را ازین حال از سابق خبر بود و تحریریه بستند اما فراتر نصیر کردند
 و بعد نماز پرسیدند که جناب حضور درین وقت سرمانظر آرام یا موزه
 یا پائتاب پوشیدند جناب استطاب و ام فریومند گفتند که چند آن تکلیف
 سر وی نبود بنا بر پاپرینه نماز آدم بعد فراغ او را و سید العلماء
 حال در ذکر التفات آمد وی رخصه احدی نسبت به جزئیات بیان
 فرمودند نقل است غریب تر که در عرصه انتقال آنحضرت رضاحاجی
 مولوی آل احمد از سند احادیث بخاری و حج و غیره ارکان فراتر
 یافته در شهر حیدرآباد مدرس مولوی شجاع الدین محدث باشتغاف
 دیگر کتب حدیث و سندان سرگرم بودند میگفتند که مجذوبی در آن
 شهر بود که گاه در مدرسه آمدی و به ترویج کسالتفات نکردی
 و کرد من طوف نمودی و گفتی نبیره نعمت اندولی است و سجده کرد
 هر چند مولوی ممدوح و مایان منع می کردم نشیندی و همه حاضران
 تعجب میکردند بارها درین عرصه این حرکت بطور آمد و بر کمال آنحضرت
 خلقه یقین کلی آمد که آن مجذوب را علاقه ازان جناب ظاهر نبود
 و ملاقات دشت چون خبر انتقال رسید مولوی موصوف در آن
 شهر رسم چهارم ادا کردند و حفاظ بسیار جمع کرده ختمها نمودند
 مهسم در آن ایام بعد فراغ فاتحه چهارم میرعباد شد سلسله افتد
 بسبب غایت حزن و بر فاستگی و پریشانی دل که از لوازم مهسم
 و اندوه است بوطن خود رفته بودند چند روز در مراجعت توقف

روداد و از آنجا که در وقت آنحضرت رضی الله عنه علاقه و دوستی
 و تعویذات و دادن محتاجان تعلق با ایشان داشت در حاجت
 روالی خلق فتور و راه یافته اکثر محتاجان می آمدند و از عدم
 و نعمت جناب مستطاب مولانا شاه ابوالحسن صاحب دام فیوضه
 و غیره اقبیت و دیگر خادمان محسروم از مقصود می رفتند شبی در خواب
 دیدند که آنحضرت رضی الله عنه شریف آورد و فرمود شما
 اینجا توقف کردید و کار حرج است ابوالحسن بنظر شما هستند و تعویذات
 نوشته بهر حاجات که داشته آید کسی را معلوم نسبت زود بر وقت
 صبح که بیدار شدند فی الفور روانه میبویب شدند حاجات آنجا
 پرسیدند که شب خیال معینی نبود امروز همین از خواب بیدار شدند
 و این قدر مستعمل اند یا خیر است جواب شافی ناگفته ره گراسی قصبه
 شکر که پهلوانی صانها الله تعالی عن اشر و الافات شدند وقت مغرب
 مع الخیر رسیده بیان واقعه نمودند چون این حکایت بنظر عنایت
 آنحضرت بر حال مولانا مدوح تعلق به ذکر مولانا داشت که بعد از غنایم
 ذکر آنحضرت و دیگر بزرگان گفته آید لیکن از آنجا که شتله تصرفات
 آنحضرت بود هم در اینجا بقبضت سر بر آورده شد نقل است
 مولوی افضل علی پهلوانی می گفتند که چون از شهر
 کلکنه بسبیل کشتی عازم وطن شدیم روزی بمنزلی رسیدیم که
 هشت منزل کشتی در آن مقام بسته بود ما هم مقام کردیم و در پاس

برسید جوش و طغیالی بود قریب نصف شب ابر و طوفان مورا
 برخاست و کناره آسمان از هر طرف گرفت چون شب تار بود تیرگی
 بر تیرگی افزود که دست راست نمی شناخت همه مردمان کشتیها
 از تملک کشتی بجان آمدند و چند منزل کشتی غرق شد شور و فغان
 غرقان بر آسمان میرفت و کسے کسے را مطلق نمے وید از
 ملاح پرسیدم کناره کجاست گفت هیچ نظر نمے آید است کشتی
 شکست حالاندا هم چه پیش آمدنی است از استماع اینحال ما هم مستعد
 کار شدیم و دل از زندگی برداشتم یکبار برق خندان در شبید ما هم
 دیدیم کشتی با بر عین کناره بود ملاح آواز داد بر کناره ہستم کس از
 کشتی حست و باز کشتی را گرفت کہ مباد او را آب عمیق رود و او موج
 غرق شود تا آنکہ ما ہمہ از تملک نجات کلمہ یافتیم کشتی سلامت ماند
 و از کشتی ہاے دیگر اثرے نیافتہ شد کشتی خود را خوب استوا
 و محکم بستیم و باز خواب شدیم و دیدیم دستگیر کوہن حضرت
 شیخ العالمین رضی اللہ عنہ کہ شریف آورد و فرمود بارے
 خیریت گذشت الحال جاے تر و نیست خاطر جمع دارند کہ دیگر
 خطرہ کشتی شما نخواہد شد صبح کہ مع الخیر بیدار شدیم اثر کشتی
 دیگر کہ در آنجا شب مقام کردہ بودند نیافتیم تا سفت بر حال آن غرقان
 از انجا روانہ کردیم تا رسیدن شہر عظیم آباد گاہے آنک تملک ہم
 پیشین آمد نقل سست طرفہ تر بعد انتقال اشہرت رفت و رہلدا و راو

کہ ہر شب و روز چند بار حسب حکم آنحضرت جناب مولانا شاہ ابو الحسن
 صاحب یا کسی دیگر از فرزندان و یاران آنحضرت میکشاند و اوراد
 کہ خواندن آن منظور اشرف شدی نشان دادہ پیش نظر کمی اثر
 و کسری عنہ می نماید و گاہ بودی کہ بتلاشش اوراد
 تمام جلد را ورق ورق کشاند می و مقامش بر آورده پیش کردند
 چند اوراق نو یافتند کہ یکبار ہم کسے را بران اوراق نو نوشته
 نظر نہ افتاده بود از دست حق پرست خود بران نبشہ بود کہ معمول
 ہر روزہ مانا اوراد این است کہ گاہی در صحت و سقم ناغہ نشدہ شخصت کعبت
 نماز شش رکعت صلوٰۃ الاوابین و دو رکعت ہدایۃ الرسول و دو رکعت
 ہدایۃ الشیوخ و دو رکعت ہدایۃ الوالدین و دو رکعت حفظ الایمان و دو
 رکعت دفع بلاہ از جملہ مسلمانان و دو دو گانہ حضرت محبوب سبحان
 قطب ربانی غوث الصمدانی عنہ عنہ و غیرہ نوائل کہ تفصیل
 یادند ارم و چندا وعید و چند فاتحہ شیوخ طریقت و دیگر شیوخ رضی
 عنہم جناب مولانا سے فرمودند کہ خطرہ بار بار در دل سے آمد کہ معلوم
 نیست کہ از معمولات آنحضرت کدام کدام اوراد و غیرہ بود تا بقدر و
 در الترام آن سے کہوشیدم امروز حل مشکل ہاں اما حیرت آنست
 کہ ہر شب و روز از صبح تا صبح دیگر ہا را بودیم یک ساعت آنحضرت
 را از بایان تخلیہ نبود خصوصاً از عرصہ دو ماہ مطلق طاقت یک سطر نوشتن
 ہم نیافتہ این چند ورق با این تفصیل کدام روز و کدام ساعت تہریر آمد

نقل است سے فرمود مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاتہ
 مسافر سے وارد خانقاہ شد از وحال و بار مغرب پرسیدیم گفت
 ہر جا کہ رسیدیم بجز گفتگو سے ابن خاندان و دیگر نشیند ہم سرگسے بر
 انتقال شیخ العالمین حسرت میگرد و افسوس منجور وومی گفت کہ
 درین زمانہ عزت و حرمت فقر و فقیر از و بود اکنون مشایخ و مشایخ
 زاده گانرا آبرو سے نماز لباس فقر و پر و ایم و فقر انمی ایم وجود پاک
 در زمانہ مادر ویشان سبب افتخار بود و شاہ کریم عطا فرزند و سجادہ
 نشین شاہ پیر محمد سلون قدس سرہ روبرو سے من از فرزند خون
 جی بیان سے فرمود و مذاہمہ شائخان در حقیقت اہل دولت و
 دنیا و ایم نام فروش فقر ہستیم ہر چند در خلق عزت و جاہت ظاہر
 بسیار است اما از فقر و کرامت ہائے صد ہزار مرحلہ و و افتادہ ایم
 درین زمانہ فقر و فقیر سے نھر در خاندان شاہ نعمت اللہ ولی ہست او
 قلب زبان است و نہ تعلق حضرت الوجود در انجاست کہ نہ یک و نہ
 زمین دار و نہ روزینہ نہ انقدر نذر و نیاز کہ کفایت عیال و طلبای و فقرا
 خانقاہ شو و توکل بحت دار و با اینہ خانقاہ داری و کارخانہ اعراس
 و دیگر اخراجات فائدہ داری و صحت و بیماری فرزند ان ہرگز بر قلب
 پاک و سے عبارت شطط و پراگند سے نرسیدہ و در معمولات اوقات
 شریف فتور سے راہ نیافتہ و ثمرات اشغال و اذکار کہ درین
 زمانہ معدوم مطلق است انجا فقر موجود ہست و این کار بی عنایت

ازلی ممکن نیست نمی بینی که من و تو و دیگر شایگان این دیار عمری
 در کسب از کار و سلوک طریقه بسیر کردیم و ثمره ندیدیم گو یاوردی محض
 تعلقه می خوانیم و نزد آن ولی هر نعمت در ظهور ثمرات بقدر استعداد
 طالب تو قف نمی شود چیزیکه نزد اولی ریاضت پیدا می کرد و خوا
 یا ریاضت کس را نشنیدیم اینجا قساوت نصیب است و در اینجا
 طاوت و اولیای سلف ثمراتیکه داده بودند از مدتی این و ولایت
 یا زگر فتند امروز بر او سبذول است و در خاندان وی سهل الحصول
 سبب آنکه با وجود عنایت ازلی ریاضت شاقه بکار برده و تزکیه
 نفس از ماسوی تمام کرده در ریاضت شرف الدین وقت است و در وقت
 و خانقاه واری نظام الدین عهد همچنین بسیار سخن در مدح وی
 رضی احد عنه و کسر نفس خود بسط داده و تاسف بر رحلت وی نموده
 که نام و مسافر و آقام بودیم باستماع آنحضرت در مشتاق تر
 زیارت مزار مبارک گردیدیم و اینجا رسیدیم مولف کتاب میگوید که بیان
 این مرد قرن صدق است بنده هم اتفاقاً در میان فاتحه هلم آنحضرت
 در موضع ارول وارد مکان شاه بدلو صاحب سجاده نشین حضرت
 محند و م شاه شمس الدین شاه باز قدس سره شده بودند که در مقال
 حضرت شیخ العالمین رضی در میان آمد گفتند بی شایسته نفس است
 است میگویم که وجود پاک آنحضرت درین زمانه سبب افتخار ما همه
 عزیزان گان این صوبه بود و عزت و حرمت ما صوبت در و ایشان آبرو

این طائفه از بود و در نه حال اوارگی مشایخ زاده گان این مان
 ظاهر ظاهر است که در سگرات و دیگر منہیات قبل از ہستیہ توفیق ادا
 فراموش ہنداریم طریقہ سلاف کم کردہ ایم و سرفرد کہ از پیری و سربد
 جاری و باقیست حال آنہم ظاہرست دنیا داران زمانہ در پیر زادگان بنظر
 حقارت می نگرید لکن ہر کسے میدہست کہ ماہمہ پیادگانیم و آنحضرت
 شہسوار و پادشاہ ما بود و ازین جہت در خلق ماہمہ را عزلی بود و از وجود
 پاک او در مجلس منکران افتخار میکردیم کہ اگر ماہمہ پیر زادگان خلاف طریق
 می روم باری در زمانہ ما کیے ہست کہ فخر و عزت شخصے نباشد عزت
 و حرمت جنبی نوعی ہم کافیست و عاشا کہ باین ریاضت و کمال کہ از
 شہرہ مبارک برہر خاص و عام ظاہر بود عم آخرت را مادر کسی ندیدیم
 حق تعالی از باقیماندگان آنحضرت اجراء طریق و رونق
 خاندان در زاید کناد کہ تاقیاست عزت و آبروی کم حوصلہ گان از خاندان
 ست لطیفہ در امر عزت و افتخار شخصے و نوعی یاد آمد و لایق است
 کہ درین مقام بنظر دلیل مدعی و سہم تمینا و تبرکات ثب قمر طاس گردو
 علما را در حضرت انسان و ملائکہ حسب اشرف اختلاف است و ہر یکے
 دلائل اثبات دعوی خود آورده چنانچہ در تفاسیر و بعضے کتب علم کلام
 مذکور است اما صاحب جواب التفسیر در برابری اشرف انسان بر
 ملائکہ لطیفہ نوشتہ ہیں واضح و واضح و دلیل ساطع حاصلش انیکہ ہی دم
 را این یک اشرف بسندہ است کہ از ہر وجودی بوجود آمد کہ مورد شان

لولاک لما خلقت الافلاك شد و طغرای کل بطایب صفاتی و انا
 اطلب رضاک یا محمد بشور نام او گردیده و اتفاق علمای ظواهر و
 بواطن از محققین بر آنست بنیاس سیدنا شفیعنا صلی الله علیه و سلم
 منظر اتم صفات او تعالی است و یقین اول حقیقت محمدیه است دیگر
 بر چه است از دست انا من نور اقدر و الخلق کل من نوری و لیلیست
 روشن بر معنی و از ملک موجودی بوجود آمد که دایع لعنت ادبی سکه
 جبین بر چین او است و شقاوت سیدی قرین است این شرف بار
 بیست انتمی آدم بر سر مطلب فی الحقیقت قوال بن شایخ زادگان است
 است که ذات بابرکات آنحضرت رضی الله عنه سر ایاخیر محض بود و
 من خلق بلا با که بعد حلت از آسمان بر زمین رسیده و خلق را پامال
 کرده از حد حساب بیرون است

احوال نزول بلا با بعد حلت آنحضرت

یکی از آنجمله آن بود که عقب وی رضی الله عنه بقاصد دوناه کشتی
 عظیم رخاست و قریب صد خانه شرفا و کمنایاکن سوخت قیامت
 بر پا بود باز در خانه مولوی فضل علی بعد و یک شب آتش در رفت
 و طوفان هوا بود آنشت نیز از شب قیامت کم نبود و مخالفت دوستان
 با خود باورای حکام بر ظلم رعایا وقت مجوسی مولوی قلندر موت اجباب
 سید شاه اولیا علی و مولوی شاه علی اکبر و نور چشم محمد و ارب

محی الدین و علی کریم و سید کلانی حکیم مظفر صاحب و پسر مولانا
 علی سجاد صاحب و پریشانی مزاج ایشان و کثرت و بار و قلت
 باران و بیماری گیگانگان و بکی و خلل و کثرت خرج و معاشی و با مالی
 خصوصاً و دیگر تباہی هرگونه از صد زیاده رو نمود اگر چه اینهمه آفت
 در زمانه آنحضرت نیز می رسید اما یا کمتر یا بر تقدیر اکثر اضطرار نمی آمد
 و در اندک ایام دفع میشد چنانچه در ذکر تصرفات برخی ازان
 در احوال و بار سه سال وقتی برقم آمده و بعد آنحضرت هر کسی از اطراف
 و جوانب این قصبه را که مطلق بطایر علاقه ازان حضرت نداشت
 مستحل این بلا با نبود و سخت منظر می نمود خصوصاً و بای صبیحک و
 وزلزله زمین که پیران کهن سال می گفتند که در عمر خود ندیده بودم و فی
 الحقیقت بلائی عظیم بود که یکبار از سراقدم حقیقت یک آبله شد چون
 ازان بزور سخت یا در سخت یافت بعد و نهند یا یکماه باز همان کثرت
 دانه بر آمد بعضی را سه بار نوبت رسیده و امانت در سالهای ماقبل ازان
 نجات یافته بودند درین سال و بار دیگر گرفتار شدند حتی که پیران قریب
 المکر همه در حساب آمدند و کثرت و آنها همچنان و بیشتر متکلیما
 خانهای صاحبخانه خانه دیو و پری شدند و بر خلافت قاعده مشهور
 بعد از روز عالمی بلاک شد خانه اطفال که درین قصبه مختص حضرت
 پهلوانی اطفال و مراقب از صد زیاده و حساب ملاک آمد و جوانان
 و پیران از پنجاه زیاده هر روز در خالقاه گاه پنج و شش بار گاهی

هشت بار نماز جنازه خوانده می شد و دیگر جایا که مردمان قصبه بخوانند
 علاوه ازین بود و هنوز در آن پیشتر بلاک می شدند تا یک و نیم ماه برین
 اشد او گذشت و در شهر عظیم آباد شمار نبود هر روز صد و صد لاش
 بیرون خانه می شد **نقل است** در آن ایام که هنوز درین قصبه
 سرگرمی چیچک شروع نبود شخصی خواب دید زنی سید رنگ زشت
 صورت فریه و توانا بدن که از دیدنش لرزه بر اندام افتادمی آمده و میگوید
 به بین که درین قصبه چه آتش برپای کنم و خانه های خلق می سوزم و چرا
 شور و غوغای کریم تا فلک می رسانم و کدام کدام خانه را بر باد میدهم
 آنکس پس خوفناک شد و گفت نمیدانی که اینجا همه اولاد شیخ العالمین
 رضی الله عنه آبادند و زیر سایه شان اجباب و اقارب پناه دارند آن
 زن جواب داد که من فرزندان و اجباب آنحضرت از اقارب غیر اقارب نیگو
 می شناسم و از آنها علقه ندارم آنها از من محفوظ اند صبح خواب خود
 بر اجباب نقل کرد و معبران متامل شدند در عرصه نیگاه کم و بیش و بای
 چیچک عالم گیر شد و در قصبه پیلواری شریفین هر روز فقط در خانقاه هفت
 جنازه گاه ده جنازه برای نماز می آوردند و دیگر جایا که جنازه میبردند
 تعداد آنها معلوم نیست در عرصه یک ماه یا زیاده قریب دو صد مردم
 از مسلم و کافر بلاک شدند اما خانه فرزندان و اجباب خاص حضرت شیخ
 العالمین همه محفوظ ماندند و طفل و جوان همه را یا صحت بود یا حفظا
 مگر یک دختر که هشت ساله عمر داشت و دیگر دختر که بزرگتر بود که یک ساله بود

و بیخ خانه در تمامی مقببه نماید که نام سر است مولف کتاب غفر الله
 ذنوبه و ستر خیمه میگویی که هر چند عنایت ازلی و ابدی آنحضرت است گمان
 در این وقت را به صورت پناه است اما در حال حیات آنحضرت هر کسی از خاطر
 و عام و شرم و دوست در ظل حمایت بود و عنایت اتم مبذول هر گمان
 و بیگانه در شرف **نقل است** که در سال یکم از ورود و صد و شصتی و نه هجری
 شب است پنج شهر رمضان شب سه شنبه بعد از اظفار دو ساعت شب
 گذشت و دفعه هوا که بهینه و زید که یکبار و صد و صد و بیست و دو
 مبتلا شدند که گاهی اینچنین ندیده شده و بکثرت هر دو عارضه بود
 بعضی را تابست و پنج بار سهال و قی بود بخبر مولوی محمد حسین شیخ نور علی
 کسے باقی و محفوظ نمانده مولوی ممدوح در محل سر اسبوی آب میرسانیدند
 و شیخ مذکور در خانقاه خدمت میکردند آنحضرت رضی الله عنه پس مشوش
 خاطر دست بدعا بود از بکرت انفاس تبر که تا صبح هر کسے را صحت دست
 داد که بعضی را ضعف و ناتوانی هم نمانده و کسے ملاک نشد

احوال عجیب زلزله زمین

دیگر امری غریب و عجیب که بعد آنحضرت در سال دوم بشمار ماه پیش آمده
 زلزله زمین بود که نه چشمه آنرا دیده و نه گوشه شنیده پیران که سال
 می گفتند که نه دیدیم نه شنیدیم روز سه شنبه تاریخ نهم ماه ربیع الثانی قریب وقت
 زوال زمین اندک اندک بلززه درآمد که بعضی مردمان را امتیاز شد و بعضی را

خبر هم نشد و فی الفور موقوف گردید باز همچنان حقیقت وقت مغرب
 با نیاز آمد و ساکن شد چون نصف شب شرعی از مشب هم گذشت
 یکبار زلزله عظیم زمین را آمد که تمامی خلق مضطرب گردیدند و مکانها آنقدر خنثی
 درآمدند که هر چیز و کبیر سخوف افتادند دیوار و سقف خانه بصورت استادند و شو
 الامان الامان یا ارحم الراحمین از هر سو بلند شد و تا دیر ماند بعد موقوف
 شدن همین یک آن باد و آن گذشته باشد که وحله دیگر آمد و همچنان
 عالم را زیر و زبر کرد و بسیاری از دیوارها و مکانها افتادند و دیوارهای
 ترقیده از خام و نخته را شمار نبود علی الخصوص در شهر عظیم آباد و تا دیر
 ماند که هر که و در ایقین بکاف بود و درختها از بیخ بر افتادند بعد از آن
 که خطوطها از هر دیار رسیدند از راه یکباره و دو ماه همین حال با از یاد
 شدت مرقوم بود و تمام شب کسی را از خوف جان خواب نه آمد از آن تاریخ
 تا امروز که نسبت سوم ماه جمادی الثانی است زلزله موقوف نیست گاه
 وقت شب گاه بروز و گاهی در روز و بار و بار و گاهی تمام شب و
 روز که هر کسی خوبی امتیاز می کند اما خفیف تر که خلق را تشویش نمی آید
 و بعضی روز درین مهله هم شدید شده بود و هنوز موقوف نیست باید
 دید تا کی نجات دست می دهد از خطوط و استمان بدر یافت آمده که در
 سواد شهر نیبال کوهی بود بران صنم خانه ارسته بودند ازین صدمه
 شکست و ریزه ریزه شد و غار عمیق گردید و آب از زیر زمین چندان
 برآمد که غار را آب شد حال اودان مقام نه کوه است نه صنم خانه بجز غار عمیق

پراب مجتبیٰ برکناره دریا می شود معبد قدیم بود و کارخانه اشجالبس
 بق و وق و طول و طول گویا خانه امیر بود همه جنبش آمد و در دریا فرو رفت
 ماده تاریخ زلزله جناب مولوی بو تراب صاحب امت برکات که فکر کرده بودند بس
 مناسب حال است و شعر بر امتداد ایام اوست یکی تو اتر زلزله دیگر
 بیماری زلزله شد زمین را امثال طرفه ماجرا نیست که درین وقت که وقت
 سخن بر این کتاب است ^{۳۹} شب بخشنه شب بست و چهارم ماه جماد
 الثانی در عین ارقام این حکایت با زلزله خفیف شروع شد که چهار ماه
 می جنبید و دیگر گرمی معاندان و تفرقه دوستان و تخط باران که انواع
 آفات است تا کی شرح توان کرد اکثر مشائخان صاحب دل که از صفات
 نفسی پاک بودند می فرمودند که در هر نخت است ایا چنین نخت یاور
 که شیخ العالمین فرودشت در سلف هم گفته بوده باشد در کمال باطن
 سید الطایفه عمر خود بود در ظاهر با توکل نخت خائفه داری و
 محال سراغ کسی که میگردد اغنیاء زمانه و صاحب ولتان میران شهرها
 رشک می بردند هر روز دو صد مردم را جاگیر طعام و نخت و در اعراض
 اطعام علی العموم می کرد و خصوصاً در عرس بیح الاول نخت هزار
 نخت هزار مردم را نختین را یلا و شبانه روز می داد و در تصرف و
 کرامت مازوق عام بود که نظیر نخت از سالک مجازیب همه زیر حکم
 وی بودند شاه فرمان روا محتاج غایت وی بودی و زرا و امراء
 و خدمت وی که نخت بستی و بر سائل و گدا ممنون و شکر و

درستی بود و کوهی و جنگلی که آنرا چتون میگویند شیرازی بدفع در وندان
 پس پیوسته در باغ حضرت تاج العارفین نصب کرده بودند خشک شد
 میان کاظم علی خادم بارگاه اقدس زنگنه بانی باغ بودند بحرین و را آوردند و
 با اتفاق باغبان عالیشان بیان کردند که سرسوز طوبت و پنج هم ندارد و تری
 و تازگی شاخ و برگ را که میسر شد فرمود وقت عصر که برای فاخته بر فراز شرف
 حضرت تاج العارفین رفته خوانم رفت ملاحظه خواهد نمود چون حسب معمول
 بر فراز شرف حاضر شد و از فاخته فراموش فرمود متوجه دیدن آن درخت
 خشک گردید ساعتی در زیر درخت نشست باز برخاست همچنین شش روز
 متفکراً معمول ساخت و هر کسی متامل بود که امری پیشاد میشود نه مسلم
 لقطع وی نفاذ می باید و ظاهر امکان تر و تازگی میست و بر مفر از بدستور کشته
 فراموش و ساعتی زیر وی نشست و باغبان را ارشاد کرد که اندک طوبت
 و تری دارد و خشک محض نیست بلکه در سه جا خشک و فزونی معلوم میشود و نیکو
 بین کاظم علی و باغبان و دیگر حاضرین باستجاب قریب تر شده شاخها
 ملاحظه نمودند پنج چهار جا خشک و محض شروع بود که بتامل دیده می شد
 همه با حیرت شدند تا حال آن درخت موجود است و پس سایه در گردیده
 نقل است پیر شیخ فصیح الدین که کولی بیار شد روز بروز مرض در
 اشتداد بود شیخ مذکور نظر تبدیل آن هوا عازم موضع قاضی جیک که خسر بود
 ایشان بودند برای حضرت محمود شیخ العالمین رفته حاضر آمدند و
 طفل بیمار را هم بهر شخصیت آوردند آن حضرت یکی از حاضرین خطاب

فرمود این طفل حضرت میشود و هالوقت شیخ مدوح را خطره ذکر آمد و پس فرمود
 خاطر حضرت شد بعد چند روز میآید موضع مذکور ملاک شد ماور و پدر گران
 گویان خاک غم بر سر ریخته بوطن باز آمدند و بجنور اقدس حاضر شدند
 از غایت قلق و کسبیت ایشان آنحضرت را تحمل شد فرمود و بجز صبر چاره
 نیست خاطر جمع دارید حق تعالی فرزندی دیگر خواهد داد صاحب حیات
 ازین مژده جان بخش همه راتسکین خاطر شد بعد چند ماه اثر حمل ظاهر
 گردید و فرزندی بوجود آمد حمید الدین احمد نامش کردند اکنون معروف به شیخ
 جمشید صاحب اولاد و پس بسیار است نقل است عجیب سراپا حیرت
 دوست علیخان و حکیم غلام جبارانی علیهاالرحمه روزی بجنور آن حضرت
 حاضر بودند و نشست بالای بام بود هر دو شخص بسبب حسیم و تناور بودند که از
 غایت غریبی ملاقات رفتار کرده بودند و گذر تابالا خانه از نزد بان و شوار میشد اتفاقاً
 خان مذکور را نشویش آمد بهر تظلم محلس برخواست و او یکبار بر حکیم مدوح
 افتاد و تحمل بار او نشدند و هر دو مرد حسیم جانب باز از تگاز جانب پشت خم
 شده آویختند قریب بود که در بازار از سقف میفتند حکیم صاحب را
 که میپرسد دیگران را حواس ندیدم چند بسوی خود می کشیدند اما بسبب
 جسامت آنها نمی توانستند آنحضرت و دید که کار از دست رفت دست حق
 پرست دراز فرمود یک نگشت حکیم صاحب بگفت و بسوی خود کشید خان
 مذکور که بر سینه او شان از نصف بدن افتاده بود هر دو با منصوب کشیدند
 شد و از ملاک سلامت ماندند و خلق از سختی مرگ گریست

چون تصرفات و اخلاق آنحضرت بقدر ضرورت در تحریر برآید
 خوبتر که محیل احوال فرزندان آنحضرت که نومنانان بستان ولایت
 اند و سرگلستان هدایت مع احوال یاران طریقه بقید قلم آریح و تکمیل کتاب
 بان سازیم لیکن بنظر آنکه بیشتر یاران صاحب تصرف و فرزندان باکرمیت
 اگر کان دین اند ذکر احوال آنها بجز افشای راز نیست و متقرر و متحقق
 صوفیه صافی بر شی افند عنهم است که افشای سر این طائفه خالی از قباحتی
 نیست یا تصرف را از تصرف باز میدار و با نقصان عمومی میکند را منظر
 و ذکر را در مملکت قهر این طائفه می اندازد خصوصاً ازین بزرگان که تذکره
 شان منظور و ارجح اکثر اند که نوشتن تصرفات آنها سراسر موجب ملال خاطر
 شریف آنهاست و سبب اعراض ازین نگین کار بنا بر ذکر آن ستوده خصمان
 که بر سجا و هدایت جلوه افروزاندر رساله علییده کرده و مخفی و هشتم که تا بقا
 ما و ایشان افشای سر بر اغیار نگرود و برآینده احوال شریف شان مندر
 خاطر پیمان نگرود و آنانکه ازین جهان نقل گردند بی تامل احوال آن
 سالکان طریقت درین کتاب درج کنیم اما مجمل فرج مجازان طریقت بهترین
 مع خطابات آن سلطان اهل حقیقت رضی الله عنه بنظر مصلحتی ضرورتاً

و کرمجازان طریقه که معیت ایشا و خلق مامور بودند

از فرزندان آنحضرت صاحب الخلق جانشین وی رض جناب سبطاب
 مولانا مولوی شاه ابوالحسن صاحب انماض علینا فیوضه و جناب مولانا

ابو تراب صاحب و مولوی محمد ابرام صاحب و مولوی محمد قادری صاحب
 و مولوی محمد علی سجاد صاحب و مولوی محمد حسین صاحب و بطریق باور
 این کمپنہ بارگاہ مولف کتاب زیاران طریقہ جناب سید العلماء سید العرفا
 مولانا مولوی شاہ احمدی ابوالفضلارہمت برکاتہ و مولوی شاہ محمد علی
 و شاہ سید اولیاء علی و شاہ و عداقد مجاز مطلق بو ذہن ازاد کار و شغال
 و اوراد و ادعیہ و بیت سلاسل قادریہ و پشتیہ و نقشبندیہ ابوالعلماء و
 قلندریہ مجانیہ و فروسیہ و مداریہ و انامیہ و نقل اجازت مرقومہ
 دست خاص آن حضرت کہ برکنارہ جلد ملفوظات و اثریہ ثبت فرمود
 نیست بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلواتہ و سلام علی
 و سلیمان فی الدارین شفیع المذنبین رحمۃ للعالمین صاحب خلق اعظم
 اشفق من والدین محمد رسول صلی اللہ علی محمد وآلہ وسلم و اصحابہ جمعین
 انی مجاز من ابی مرشدی آفتاب طریقت تاج العارفین لاخذ البیعتہ و ارشاد
 الخلائق لما اجازنی الی مرشدی اجزت لولدی ابوالحسن و ابوتراب محمد ابرام
 و ابوالحیوہ و محمد قادری و محمد علی سجاد و محمد حسین مولوی احمدی و مولوی
 محمد علی اکبر میان و عداقد و محمد اولیاء اللہم و فقتم لرضائکم و ارز قم
 معرفتہ و ہستقامتہ بطریق شیوخ الکرام و اتباع رسول الکریم صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم و جب اجابہ اجازت جمیع سلاسل کربان ماجوس
 لروہ اند جمیع ازکار و سہار اوراد و صمد و ندا تو کریمی از کرم خود و چنان
 دل بنواد عطا کن امین رب العالمین امین رب العالمین امین رب العالمین

بجز سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم استثنای و سواهی مولوی
 محمد علی باکبر و شاه و عدا و سید شاه محمد اولیا و باقی بزرگان مذکور الصمد
 را سید ملفوظ حضرت مولانا رسولنا رضی الله عنه و دیگر سائل قلندریه محاسن
 عبادیه لفظاً لفظاً حرفاً حرفاً بالاستیعاب اتفاق شده و بعضی ازین بزرگان
 کار رتبه کر از سماعت و قرارت سند ملفوظ از آنحضرت کرده اند و دیگر از
 یاران که بعضی مجاز مطلق بودند و قبل از اجازت مرقومه هذا انتقال فرمودند
 و بعضی را فقط اجازت بعیت یکد و سلسله و بعضی را اجازت بعیت
 جمیع سلسله شده بود و بعضی صرف مجاز باشد بودند مولوی سید اشرف علی
 قدس سره و مولوی محمد آدمی و مولوی محمد ابراهیم هر دو نور دیده برگزیده
 جناب سید العلماء سند العرفاء دعت بر کات و حاجی بدرالدین متوطن
 قریب و جوار شهر جاوگام سونذی بی موضع است و شیخ و امد علی عسوالیور
 و شیخ شاه امام بخش ساکن شهر درینکه و میر محمد شاه ملتانی و مولوی
 عبدالکریم چانگامی و شیخ کرم علی سهاری و میر باقر علی منیری و شاه
 مسیح اندر عرف شاه سیتا بناری مرید شاه خدیش قدس سره و هم
 از مریدان ایشان دو کس دیگر یکس خلیفه حسن بناری و دیگر شاه مجیب علی
 بناری و مولوی محمد طالع بهلواروی و حافظه دین خان شاه جهانبوری
 و یکی پیرزاده متوطن طبران قصبه منظر پور از فرزندان حضرت محبوب
 سبحانی غوث الصوائف رضی الله عنه و علیه و علی جدده اسلام بودند بنام
 ماوندی و در دیگران که دعوی اجازت می کنند زوایین کمینه بارگاه نبوت

و تحقیق ز سیده الایلی از یہا کہ شخصے ویرا بگفتن بیعت تنک گرفت بود
 ہر چند آن کس عذر ہا کرد و سوگند خورد کہ مارا اجازت نیست سوگند و تا آنکہ
 درین گفت و شنو سالہا گذشت و آن شخص عرض ہوت ہتلاش گفت
 النون اگر بیعت من نمی گیرید نے تو بھی میرم فرما جواب ذمہ شماست
 و ما مجبورم کہ بدگیرے عقیدت ندارم آنکس کہ از مردان شیخ العالمین رضی
 بود ناچار عرفینہ متضمن احوال از بدایت تا نہایت ارسال داشتہ بر شہتہ
 او حکم قضا تو ام نفاذ یافت کہ چون عقیدت آن شخص از شماست اجازت
 بیعت داده شد کہ بیعت او بکنند تا بلی تو بہ میرد ازین اجازت مراد
 آنحضرت معلوم شد کہ نسبت آن شخص خود من بود یا مطلق و علی ایہوم
 و آن حکیم و اعظما مد صاحب اندو خطا پادشا حضرت شیخ العالمین رضی
 صفوی نعمت اللہ ولی با سبط مبارک نعمت اللہ شیخ العالمین
 بزرگ شاہ ختم ہد قطب عالمگیر محبوب اہی مخدوم عالم سلطان
 تاج العارفین لاطیبہ شفیق الذہن شفیق المرین شیخ ایشو
 آفتاب طلیقت خوش قسمت خوش زمان محبوب نعمت اللہ حبیب نعمت اللہ
 اعزی نعمت اللہ ولدی نعمت اللہ محبوب اللہ محبوب اللہ نائب رسول اللہ
 صاحب ستر و فی رضی طار قدس شہباز انس
 آفتاب عالم تاب اورا مثل ویدیائی بگردنند ہر کہ از آن آید
 از آن من نیست ہر کہ حساب ندارد حساب من ندارد ما عین نعمت اللہ عین
 طریق از و بگنید مریدان نیست مستر شد او مستر شد من بہت فہرندان اور

فرزندان من اند او با ما است با ایم و سطره او با وسطه ما می محبوب الله بهما رسک
 محبوب رسول الله بهما می میان قطب السموات والارض رحمة للعالمین
 روحه روحی قلبه قلبی جسده جسده غیبات المستغیبین ماده تاریخ
 انتقال از مولوی ابوتراب صاحب نغمه تاریخ انتقال شرح بنام
 زرازدانی به گفت از سر کنایت قد قامت القیامه باقی بالذات منه
 نغمه دیگر قطعه چون نبی در قوم خود بود آن ملی به سال تاریخش چه
 می پرسی ز یاد او برون است از حساب ما تو به عین حق گشت آن ملی
 حق نما به از جناب استغاب مولائی حضرت شاه ابو الحسن صاحب موهبه
 علینا قطعه خرد چون گرفتار سال وصال به هاتنی این گهر با نظم سفت
 شیخ ما همچو پیر سبطی به لیس فی عقیبتی سوی اند گشت به از مولف کتاب
 غفر الله قبله عارفان خدا نام بود به تلمیح سلام خیر ولی العصر از حی میان
 صاحب سجاده قصبه سلون ولی رضی الله عنه از مولوی انور علی آروی
 که گشت شیخ شاه نعمت الله قادری بروز است نیم ماه شعبان بجوار رحمت
 حق رسیده درین عبارت هر فقره ماده تاریخ است ایضا عبارت پر فصاحت
 که از همه تاریخ ولادت و سال عمر و سال انتقال ازین جهان واضح است
 بنظر جسده شاه نعمت الله قادری و دیگر مردان که ماده تاریخ فکر کرده اند
 بسیار است اما باین قدر کفایت کردیم و عنان شب بدین قلم بسوی ذکر احوال
 بعضی یاران آن حضرت گذشت حیات ازین عالم بستان متوجه بنودیم و با

التوفیق و علی التکلیف

محبوب رسول الله بهما می میان قطب السموات والارض رحمة للعالمین
 روحه روحی قلبه قلبی جسده جسده غیبات المستغیبین ماده تاریخ
 انتقال از مولوی ابوتراب صاحب نغمه تاریخ انتقال شرح بنام
 زرازدانی به گفت از سر کنایت قد قامت القیامه باقی بالذات منه
 نغمه دیگر قطعه چون نبی در قوم خود بود آن ملی به سال تاریخش چه
 می پرسی ز یاد او برون است از حساب ما تو به عین حق گشت آن ملی
 حق نما به از جناب استغاب مولائی حضرت شاه ابو الحسن صاحب موهبه
 علینا قطعه خرد چون گرفتار سال وصال به هاتنی این گهر با نظم سفت
 شیخ ما همچو پیر سبطی به لیس فی عقیبتی سوی اند گشت به از مولف کتاب
 غفر الله قبله عارفان خدا نام بود به تلمیح سلام خیر ولی العصر از حی میان
 صاحب سجاده قصبه سلون ولی رضی الله عنه از مولوی انور علی آروی
 که گشت شیخ شاه نعمت الله قادری بروز است نیم ماه شعبان بجوار رحمت
 حق رسیده درین عبارت هر فقره ماده تاریخ است ایضا عبارت پر فصاحت
 که از همه تاریخ ولادت و سال عمر و سال انتقال ازین جهان واضح است
 بنظر جسده شاه نعمت الله قادری و دیگر مردان که ماده تاریخ فکر کرده اند
 بسیار است اما باین قدر کفایت کردیم و عنان شب بدین قلم بسوی ذکر احوال
 بعضی یاران آن حضرت گذشت حیات ازین عالم بستان متوجه بنودیم و با

ذکر یاران طریقت حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه که از
 بیخ فراق شیخ نجات یافتند و بوصول ابدی فائز شدند ذکر
 احوال مولوی شیخ فعاقدی سمرقند

جناب مدوح از فرزندان حضرت غوث الاعظم محبوب جهانی قطب بانی
 رضی الله عنه و علیه السلام اندر حسن جمال نظیر شان کمتر دیده آمد گوئی
 در حق ایشان گفته اند گوی زمین ستاره آمد یوسف بجهان باز
 آمد و در اندک ایام از علوم درسی فقه و اصول منطق و حکمت کمالی حاصل
 کرده بکسب علوم بالکنی مردان و ارکمهت جست بستند و از معاصران گوی
 سبقت ربو و مذو ممتاز یاران گردیدند بعد رتبه سید العلماء رسیدند عرفان
 مرتبه ایشان بود در باب فقر اعتبار تمام داشتند و تصرفات بلا قصد بیشتر
 بردست شان جاری می شد شان محبوبیت از سیامی مهر صیای بس ظاهر
 بود و هم عنایتی که از حضرت پیر دستگیر غوث الاعظم رضی الله عنه مبذول
 حال ایشان بود در آن عصر دیگران را بلکه برادر حقیقی جناب گرامی راحه
 از آن ندادند بهر کاری که صرف و همت شدی و اندک جموع در حضرت جد
 بزرگوار خود رضی الله عنه کردی هرگز توقف در آن راه نیافتی از جمله
 تصرفات ایشان یکی آنست که بارها چشم خود معائنات کردیم که ابر
 غلیظ آمد و طوفان هوا و برق پیدا شد مولوی ابوالفضل از این

جناب ایشان از باد تند و برق بس ستر سیدند و می لرزیدند و محسوس
 دفع آن می شدند جناب مدوح فرمودی چه قدر شیرینی بجای صبرین مجلس
 خواهی خویش و وعده گرفتنی بودم اقب شدی یک ساعت بخومی نیک
 که ابر پاره پاره گردیدی و هوا ساکن ماندی یا بطرف دیگر فی الفور متوجه
 شدی و آسمان صاف نمودی این تصرفات از ظرافت وی قدس
 سره بود و اکثر می نمود در جذب بیماری و سلب احوال از نا اهلان نظر بند
 مورد عنایت اتمم جدت و حضرت محبوب سجانی رضی الله عنه بود اکثر شیخ
 بعالمین رفته اند عنده از تصرفات وی وقت کردی و بچ نمودی فرمود
 که مخدوم الملک حضرت شرف الملک والدین البوماری قدس سره مخدوم
 مظفر را در تصرفی فرموده بود و چند آنکه تصرف از خود کردی از حق دور
 ماندی و بسیار منع کردی اما بمنظور غناسی شان مجبوری و قبولی کرد جناب
 حضرت محبوب سجانی رضی الله عنه در شست از عادت و چالاکي مزاج
 باز نمی آمد نقل است ابو لوی محمد امام صاحب دهرت بر کانه میفرمودند
 در قضیه سیراوی رسم برادری در شادوی دوستی رفته بودم جناب ایشان
 هم در برات تشریف میدهند ناگاه قریب روانی برات ما را در شکم
 گرفت گوی نوبت بیان رسید گفتم از ما سیرات رفت بلکه مراجعت تا وطن
 هم دشوار شد که این عارضه کرد و هر بار که پیدا شده سه چهار روز ما را احسا
 فرسش میداد و فرود بوطن چلو زردم که طاقت سواری ندارم فرمودند
 خاطر جمع دارند ممکن نیست که ابی شالی سیرات رویم و شمارا اینجا منسا

گذاریم و مراقب شدیم یک ساعت نجومی هم نگذشته بود که لشکری کل
 دست داد و باز سر از مراقبه برداشتند و فرمودند که در گشت برات از من جدا
 نشوید چون در نحو و طاقث یافتیم و وقت گشت برات رسید
 همه دوستان بجلو برات برخاستند با نیزه پاره همراه ایشان شدند
 عجیب لطف بود که چون همراه ایشان می ماندیم سرگزاش می از دور دور خود
 نمی یافتیم و اگر ده پانزده قدم فاصله می افتاد فی الفور اثرش متنازع میشد
 و قبل از آن که ایشان رسم خود همین و بسیار می دیدند و ملاش من میکردند
 و فی الفور سکون در دیدیم از آنجا که مسافت گشت دور و دراز بود
 و کثرت تماشا نمایان و هجوم مردمان و روشنایی آتش بازی و مشعل بسیار
 در تماشا خیال همراهی جناب ممدوح ماند و در تفرقا و هم وقتاً انقدر
 محلیف در دیدار شد که طاقت گام زدن نماند هر چند خوبستم که خود را
 بجانب ایشان رسانتم و نوشته و خطرات سخت آمد که چه توان کرد و درین
 از وحام که دوست هم قرین نیکیت که عاقبت کند و ما را از بخار دارد
 و تا فرودگاه برو که یک ناگاه جناب ایشان را دیدم مضطربانه هر سوگان
 و تلاش من می آیند تا آنکه نظر برین افتاد تیز تیز بر سر من رسیدند و از مشاهده
 حال من بس شوش گردیدند و برنج فرمودند گفتند بودم که از من جدا نشوید
 بیفانده ما را در تلاش سرگردان و حیران گردید و دست من گرفتند بانگ
 التفات تشکیل حاصل شد از آنجا همراه خود دست ما در دست گرفته باز در
 برات آوردند و نهایت تقید نمودند که ازین وقت باز جدا نشوند تمام

شب بر همین منظر بخیر گذشت صبح عزم وطن کردیم و گفتیم اکنون در راه چاره
 کار چه توان کرد که سواری متفاوت و علییه و علییه است فرمودند سوار
 ما و شما برابر خواهد رفت و به همین طور تا وطن که از قصد منیر سفت کرده مسافت
 بود مع انجیز عنایت آنجناب رسیدیم و مطلقا اثر در و نماذ نقل است
 مولوی محمد امام صاحب دامت برکاته میفرمود که روزی در قصبه آره بر مسجد
 شاه راه با جناب ایشان نشسته بودیم و مترودان و مسافران را تا شا
 میگردیم فقیری هند و ساز کیتاره در دست داشت و برد و کانهامی نواخت
 و کدالی میگرد زفته زفته بلا سبب قریب ناهرد و کسان آمد و هیئت او و کیتاره نواخت
 که بس خوشوقت شدیم تا در پیر میسر آید باز منی طلب چیزی بسوی دو کانهامی
 و نزد ما نیز چیزی موجود نبود که دلش خوش می کردیم چون از نظر غائب شد پس
 پشت مسجد که دوکان بزازان بود بهر گدالی رفت تقریبا گفتم خوش می سر آید
 و نیکو می نواخت فرمودند باز خواهی شنید گفتم اگر طلب کنم چیزی انعام ضرورت
 و آن درین وقت متعذر است و هم خداوند که او کجاست چون طبع ظریف و لطیف
 بود گفتند شمارا از این و آن چه کار است اگر طبع شنیدن دارند صاف بفرمایند
 و خیال انعام ندارند که بجز طلب می وادون ضرورت نیست گفتم بسیار خوب ساخته
 در سکوت آمدند که باز می بنم بهمان حال آن فقیر نمودند و آهسته آهسته
 با لحن خوش می سر آید تا آنکه بدستور سابق نزد من آمد و ساز می نواخت
 و می سر آید و جناب ایشان ساکت محض بودند چندان که آفتاب قریب غروب
 آید آهسته رسیدند مرضی چیست ماند یار و گفتم مکان دور است و وقت